

روند جدید ترقی خواهی در آمریکای لاتین با تمرکز بر انتخابات کلمبیا

احمد سندگل^۱

چکیده

در نقشه سیاسی آمریکای لاتین، روزبه‌روز نیروهای ترقی خواه بیشتر از گذشته قدرت‌نمایی می‌کنند. انتخاب گوستاوو پترو در کلمبیا جدیدترین نمونه آن است. بر همین اساس، هدف مقاله حاضر، بررسی و شناخت علل یا عواملی است که به چرایی و تداوم به قدرت رسیدن رهبران ترقی خواه در آمریکای لاتین بویژه در دو دهه اخیر می‌پردازد، می‌باشد. روش پژوهش در این مقاله بصورت توصیفی-تحلیلی بوده و سوال مطرح شده در این مقاله آن است که روند ترقی خواهی نوین در آمریکای لاتین به چه صورت است؟ در پاسخ، به این فرضیه می‌رسیم که در قرن حاضر روند ترقی خواهی در آمریکای لاتین را می‌توان به دو برهه زمانی پیش و پس از فوت هوگو چاوز رئیس جمهور سابق ونزوئلا در سال ۲۰۱۳، تقسیم نمود؛ فوت چاوز بعنوان یک رهبر کارزماتیک، روند گرایش عمومی به چپ‌گرایی را با وقفه‌ای چند ساله مواجه ساخت. از طرفی، بی‌توجهی زمامداران راست‌گرا در آمریکای لاتین به مطالبات قشر عموماً فقیر جامعه، رشد اقتصادی پایین در کنار ضعف‌های ساختاری، سرمایه‌گذاری و بهره‌وری پایین همراه با فشارهای تورمی قوی، شکنندگی سیستم بهداشتی، فرسایش نهادها و سطوح بالای فقر، شرایط را بیش از گذشته برای ظهور ترقی خواهان این منطقه فراهم ساخته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که شاهد گرایش روزافزون به جناح‌های چپ در آمریکای لاتین طی دو دهه گذشته بوده‌ایم و این عامل بیش از هر چیز، انعکاس فریاد لاتینی‌ها در برابر بی‌توجهی رهبران راست‌گرا به خواست عمومی در جهت رفع فقر، بی‌توجهی به عدالت اجتماعی و مخالفت با مداخلات ایالات متحده آمریکا در امور داخلی این کشورها بوده است.

واژگان کلیدی: ترقی خواهی، آمریکای لاتین، چپ‌گرایی، ایالات متحده آمریکا، کلمبیا

^۱ کارشناسی‌ارشد مطالعات منطقه‌ای، کارشناس مسائل آمریکای لاتین وزارت امور خارجه ahmadgolsanad@gmail.com

مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری کلمبیا پس از برگزاری دور نخست در تاریخ ۲۹ می سال جاری (۸ خرداد ۱۴۰۱) و راهیابی گوستاوو پترو چپ‌گرا و رودلفو هرناندس که مورد حمایت آمریکا و جناح راست این کشور بود، در نهایت در مورخ ۱۹ ژوئن (۲۹ خرداد ۱۴۰۱) به ایستگاه پایانی خود در دور دوم رسید. نامزد ائتلاف چپ‌گرا با کسب بیش از ۵۰ درصد آراء، بعنوان رئیس جمهور منتخب کلمبیا برگزیده شد. با پیروزی گوستاوو پترو، کلمبیا به فهرست روسای جمهور چپ‌گرا و ترقی‌خواه آمریکای لاتین که خواستار تغییر وضع موجود و حرکت به سمت استقلال بیشتر و رهایی از سیاست‌های دیکته شده از طرف ایالات متحده آمریکا بودند، پیوست. با اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری کلمبیا، محافل سیاسی منطقه و رسانه‌های جهان از یک «چرخش» یا «پیروزی تاریخی» در کلمبیا نام بردند.

گوستاوو پترو در حالی به ریاست جمهوری کلمبیا رسیده است که در دو تلاش قبلی خود برای نشستن بر این مسند در سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۸ نتوانسته بود در رقابت‌های انتخاباتی بر رقبای راست‌گرای خود فائق آید. تعهد به مبارزه با فقر و فساد در نابرابرترین منطقه جهان و اهمیت دادن به بخش‌های به حاشیه رانده شده تاریخی، رهبران چپ را در آمریکای لاتین به قدرت می‌رساند که با مشخصات و نتایج متفاوت، نوید تعمیق دموکراسی و رشد اقتصادی برابری خواهانه را می‌دهند.

علاوه بر انتخابات کلمبیا، نامزدهای چپ‌گرای ریاست جمهوری در شیلی و هندوراس نیز در سال جاری مورد اقبال و علاقه مردم بودند. طبق نظرسنجی‌ها، پیش‌بینی می‌شود که در انتخابات اکتبر (مهر ماه ۱۴۰۱) برزیل، جناح راست که بولسونارو رئیس جمهور فعلی را نامزد نهایی خود معرفی کرده است از کاندیدای ترقی‌خواه لوئیز ایناسیو لولا داسیلوا شکست بخورد و لولا داسیلوا بار دیگر بر مسند ریاست جمهوری بزرگترین اقتصاد منطقه آمریکای لاتین تکیه زند. در حال حاضر، لولا داسیلوا با ۴۶ درصد اقبال عمومی فاصله زیادی با رقیب خود با ۳۲ درصد محبوبیت مردمی دارد. پیروزی احتمالی لولا داسیلوا در برزیل بعنوان بزرگترین و مهمترین اقتصاد آمریکای لاتین، نشان از تداوم گرایش عمومی به نفی رویکردهای اقتصادی نئولیبرالی راست‌گرایان، نگاه تفوق‌طلبانه ایالات متحده آمریکا نسبت به لاتینی‌ها و تداوم سیطره جریان چپ بویژه در حوزه‌های سیاسی-امنیتی بر بازیگران کلیدی آمریکای لاتین دارد.

پیروزی کاندیداهای چپ‌گرایان و پیشروی روزافزون آنها در اطلس سیاسی و تحولات آمریکای لاتین از اوایل سال‌های هزاره سوم، نگرانی‌های ایالات متحده آمریکا را در مقایسه با گذشته افزایش داده است. ایالات متحده آمریکا در چارچوب معرفی خود بعنوان «هژمون» در دنیا و در ادامه اجرای سیاست‌های تفوق‌طلبانه خود در آمریکای لاتین منبعث از دکترین مونروئه ۱۸۲۳، این منطقه را در زمره «حوزه استراتژیک» خود تعریف و

آن‌را حیاط خلوت خود نامیده است. هرگونه تغییرات سیاسی و ژئوپلیتیک در این منطقه را با حساسیت بالا زیر نظر دارد، کنترل کرده و هدایت می‌کند تا هرگونه تغییراتی از این دست را که با منافع این کشور کوچکترین مغایرتی داشته باشد را بلافاصله با کمترین هزینه ممکن، خنثی و یا منحرف نماید. به قدرت رسیدن روزافزون روسای جمهور با نگاه‌های ضدامپریالیستی آمریکا در این منطقه بویژه کلمبیا که در زمره شرکای استراتژیک این کشور به شمار می‌آید، نگرانی‌های واشنگتن را در حیاط خلوت خود، مضاعف ساخته است. تداوم به قدرت رسیدن روسای جمهور با نگاه و شعارهای ضدآمریکایی، به معنای این است که آمریکای لاتین حداقل در حوزه‌های سیاسی و نگاه بین‌المللی، دیگر تحت نفوذ آمریکا قرار ندارد.

۱- تاریخچه در خصوص گوستاوو پترو

گوستاوو پترو از ائتلاف «پیمان تاریخی»^۱ که متشکل از احزاب و گروه‌های چپ کلمبیا بودند، پس از دو دور رقابت انتخاباتی فشرده، در نهایت توانست با کسب بیش از ۱۱ میلیون رأی و ۵۰/۵۱ درصد مجموع آراء اخذ شده در مقابل رقیب خود که بیش از ۱۰ میلیون رأی و ۴۷/۲۲ درصد آراء را کسب نموده بود، پیروز انتخابات گردد. طبق آمارهای رسمی ۵۸ درصد واجدین شرایط در دور دوم این انتخابات شرکت کرده بودند که بالاترین میزان طی دو دهه اخیر در کلمبیا به‌شمار می‌رود.

پیروزی گوستاوو پترو، یکی از اعضای سابق چریک M-19 و شهردار سابق بوگوتا، نقطه عطفی در تاریخ کلمبیا بعنوان قدیمی‌ترین دموکراسی در آمریکای لاتین و جائیکه نیروهای ترقی‌خواه و چپ‌گرا هرگز در آن حکومت نکرده‌اند، به‌شمار می‌آید. بی‌تردید، در دست گرفتن زمام قدرت در کلمبیا، دوران جدیدی را در این کشور که همانند سایر کشورهای لاتینی گرفتار بی‌عدالتی اجتماعی، خشونت مسلحانه، قاچاق مواد مخدر و سطوح بالای فساد است، رقم خواهد زد. گوستاوو پترو در برنامه دولت خود قول داده است با ارتقای تولیدات کشاورزی، مدل اقتصادی را تغییر دهد. وی خود را متعهد به مراقبت از محیط زیست، تغییر ماتریس انرژی، ترویج برابری زنان، تغییرات در نیروهای امنیتی، پیشبرد اصلاحات مالیاتی با مالیات‌های تصاعدی که به ضرر قشر مرفه جامعه کلمبیا خواهد بود، دانسته است.

حل مشکلات مزمن کلمبیا مثل فساد مالی، بیکاری، فقر گسترده و افزایش خشونت‌های سیاسی از دیگر مواردی است که باعث گرایش مردم به احزاب چپ و انتخاب رهبر اپوزیسیون برای پست ریاست جمهوری شد. کلمبیا یکی از کشورهای آمریکای جنوبی با بالاترین آمار خشونت بوده و قتل رهبران اجتماعی، گسترش

^۱ Alianza Democrática

گروه‌های مسلح غیرقانونی، بحران اجتماعی-اقتصادی و اعتراض‌های خیابانی سال گذشته از جمله مسائلی است که در ماه‌های اخیر به محور اصلی رقابت‌های انتخاباتی تبدیل شده بود. کلمبیا در سال ۲۰۲۱ شاهد شدیدترین اعتراض‌های اجتماعی در طول ۷۰ سال گذشته بود و نارضایتی‌ها سبب شد تا «ایوان دوکه»^۱ رئیس‌جمهوری مستقر در سطح بسیار پایینی از محبوبیت قرار گیرد. اواخر سال گذشته میلادی، در یک نظرسنجی، بیش از ۷۵ درصد کلمبیایی‌ها اعلام داشتند که رئیس‌جمهوری این کشور را تأیید نمی‌کنند.

جناح راست کلمبیا در طول سال‌های گذشته، همچنان در شعارها و رویکردهای خود، مبارزه با خشونت و امنیت را محوریت بخشیده، بی‌آنکه به تغییر در ذهنیت و مطالبات جامعه، عمده شدن نابرابری‌های اجتماعی و افزایش اعتبار سایر نیروهای سیاسی توجه کند یا شخصیت‌هایی متناسب با این مطالبات جدید را به جامعه معرفی کند.

پیروزی پترو که فرانسیا مارکز، فعال محیط زیست آفریقایی-آمریکایی و مبارز فمینیست را بعنوان معاون رئیس‌جمهور برگزیده است، پدیده‌ای است که بسیار شبیه به انتخاب گابریل بوریچ، سیاستمدار جوان از صفوف جنبش دانشجویی بود که طی یک رقابت انتخاباتی پس از شکست خوزه آنتونیو کاست از جناح راست افراطی در شیلی در دسامبر گذشته، توانست احزایی را که برای تقریباً سه دهه رهبری سیاسی شیلی را در دست داشتند، کنار بزند.

در هر صورت، پترو اکنون جدیدترین رئیس‌جمهور مترقی انتخاب شده در سال‌های اخیر پس از پیروزی گابریل بوریچ در شیلی (۲۰۲۱)، شیومارا کاسترو در هندوراس (۲۰۲۱)، پدرو کاستیو در پرو (۲۰۲۱)، لوئیس آبیندر در جمهوری دومینیکن، جمهوری (۲۰۲۰)، نایب بوکله در السالوادور (۲۰۱۹)، آلبرتو فرناندز در آرژانتین (۲۰۱۹)، و آندرس مانوئل لوپز اوبرادور در مکزیک (۲۰۱۸) است. روند کنونی اقبال عمومی به سمت جناح‌های پیشرو و مترقی در آمریکای لاتین در ادامه مسیری است که از ابتدای قرن بیست و یکم، منجر به انتخاب هوگو چاوز و نیکلاس مادورو در ونزوئلا، اوو مورالس و لوئیس آرسه در بولیوی، لولا داسیلوا و دیلما روسف در برزیل، نستور کرچنر و کریستینا کرچنر در آرژانتین، خوزه موخیکا و تاباره واسکز در اروگوئه، لوگو مندز در پاراگوئه و رافائل کورره آ در اکوادور گردیده بود.

علاوه بر انتخابات کلمبیا، نامزدهای چپ‌گرای ریاست‌جمهوری در شیلی و هندوراس نیز در سال جاری مورد اقبال و علاقه مردم بودند. طبق نظرسنجی‌ها، پیش‌بینی می‌شود که در انتخابات اکتبر (مهرماه ۱۴۰۱) برزیل،

¹ Ivan Duque

جناح راست که بولسونارو رئیس‌جمهور فعلی را نامزد نهایی خود معرفی کرده است از کاندیدای ترقی‌خواه لوئیز ایناسیو لولا داسیلوا شکست بخورد و لولا داسیلوا بار دیگر بر مسند ریاست جمهوری بزرگترین اقتصاد منطقه آمریکای لاتین تکیه زند. در حال حاضر، لولا داسیلوا با ۴۶ درصد اقبال عمومی فاصله زیادی با رقیب خود با ۳۲ درصد محبوبیت مردمی دارد. پیروزی احتمالی لولا داسیلوا در برزیل بعنوان بزرگترین و مهمترین اقتصاد آمریکای لاتین، نشان از تداوم گرایش عمومی به نفی رویکردهای اقتصادی نئولیبرالی راست‌گرایان، نگاه تفوق‌طلبانه ایالات متحده آمریکا نسبت به لاتینی‌ها و تداوم سیطره جریان چپ بویژه در حوزه‌های سیاسی-امنیتی بر بازیگران کلیدی آمریکای لاتین دارد.

اهمیت پیروزی چپ‌های ترقی‌خواه در کلمبیا برای طرفداران جناح چپ آمریکای لاتین این است که در صحنه سیاسی کلمبیا هرگز این طیف سیاسی در طول چندین دهه اخیر در انتخابات ریاست جمهوری پیروز نشده بود. در ارتباط با شعارها و اهداف رئیس‌جمهوری منتخب، گفتنی است که وی اعلام کرده است ممنوعیت اجرای پروژه‌های جدید نفتی را که سود ناشی از آن تماما به شرکت‌های چندملیتی خارجی سرازیر می‌شد و تخریب‌های زیست محیطی زیادی را به دنبال داشت، در دستور کار قرار خواهد داد. پترو بعنوان شهردار سابق بوگوتا و سناتور کنونی، وعده داده است که با رایگان کردن تحصیلات در دانشگاه و اصلاح قوانین باننشستگی با نابرابری مبارزه کند. ائتلاف «توافق تاریخی» که رئیس‌جمهور منتخب کلمبیا، متعلق به آن است، عمدتاً متشکل از اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های مدافع محیط زیست است.

آنچه مسلم است در شرایط کنونی، انفجار اجتماعی ناشی از سرخوردگی شهروندان از مدل اقتصادی حاکم مبتنی بر آموزه‌های نئولیبرالیسم، افزایش فقر و نابرابری اجتماعی و وجود سیستم مستقر فاسد، دامنه عمل و مانور نیروهای سیاسی محافظه‌کار سنتی را که غالباً بر مسند حکومت تکیه زده بودند، چه در کلمبیا و چه در سایر کشورهای لاتینی، محدود نموده است.

پیروزی کاندیداهای چپ‌گرایان و پیشروی روزافزون آنها در اطلس سیاسی و تحولات آمریکای لاتین، نگرانی-های ایالات متحده آمریکا را بیش از گذشته افزایش داده است.

آمریکای لاتین از دیرباز در چارچوب دکترین مونروئه ۱۸۲۳، به منطقه‌ای تحت سلطه و سیاست‌های توسعه-طلبانه ایالات متحده آمریکا مبدل شده بود. روند انتخاب رهبران مخالف سیاست‌های تفوق‌طلبانه آمریکا در آمریکای لاتین که در سال‌های ابتدایی قرن ۲۱ پس از روی کار آمدن بویژه رهبرانی نظیر لولا داسیلوا و روسف در برزیل و هوگوچاوز در ونزوئلا با سرعت خیره‌کننده‌ای به پیش می‌رفت، به ناگاه با بروز برخی از مشکلات ساختاری، بروز برخی ناکارآمدی‌های مدیریتی داخلی و بویژه شرایطی که عموماً ناشی از دخالت‌های

آمریکا در عرصه‌های داخلی کشورهای لاتینی توأم با حمایت و پشتیبانی این کشور از سیاست براندازی و تلاش برای اجرای کودتاهای داخلی بود، در حال توقفی برگشت‌ناپذیر بود. فوت هوگو چاوز رهبر فقید ونزوئلا در سال ۲۰۱۳ که بسیاری از طرفداران وی، آنرا توطئه آمریکا و ناشی از ترور بیولوژیکی می‌دانند، برخی از تحلیل‌گران را بر این داشت که گرایش‌های اخیر عموم ملت‌های لاتینی به رهبران چپ‌گرا را صرفاً یک تب تندى تفسیر نمایند که اکنون به پایان خود رسیده است. انتخاب مانوئل لویز اوبرادور در مکزیک در سال ۲۰۱۸، پیروزی آلبرتو فرناندز در آرژانتین در سال ۲۰۱۹، گابریل بوریچ در شیلی در سال ۲۰۲۰ و شکست کودتاگران مورد حمایت آمریکا در بولیوی به رهبری آنیز و انتخاب لوئیس آرسه وزیر اقتصاد دولت مورالس در این کشور و پیروزی اخیر چریک سابق گوستاوو پترو در کلمبیا، امید چپ‌گرایان در این منطقه جغرافیایی که در محیط استراتژیک ایالات متحده آمریکای قرار دارند را، بار دیگر بیش از گذشته زنده نمود.

در شرایط کنونی، موج جدیدی از چپ‌گرایی در منطقه در حال ظهور است. برخلاف موج اول، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۳، این موج قوی‌تر به نظر می‌رسد، زیرا اکنون چالش‌های بزرگتری به نسبت گذشته وجود دارد و این یکی از دلایل اساسی پیروزی چپ‌ها در این کشورهاست. عدم توان و یا خواست رهبران راست‌گرای لاتینی متمایل به هژمونی ایالات متحده آمریکا برای حل مشکلات اقتصادی و نابرابری اجتماعی در طی زمامداری طولانی مدت آنان پس از جنگ جهانی دوم در آمریکای لاتین هم مزید علت گشت تا اقبال به سمت کاندیداهایی برود که حل معضل بیکاری، فقر و نابرابری اجتماعی را با تکیه بر توان داخلی، از مهمترین اولویت‌های خود قرار دهند.

۲- سابقه حضور چپ‌گرایان در آمریکای لاتین

مجموعه تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی این منطقه به همراه تحولات در نظام بین‌الملل پس از فروپاشی نظام دوقطبی و بویژه کم‌توجهی آمریکا به حیات خلوت خود در دوره دوم ریاست جمهوری کلینتون و ادامه این روند در دوره ریاست جمهوری بوش پسر (علیرغم وعده‌های اولیه وی برای توجه جدی به این منطقه) باعث شد که کشورهای این منطقه به سمت تقویت همگرایی‌های درونی تمایل پیدا کنند. وقوع رخداد یازده سپتامبر بعنوان نقطه عطف در نظم در حال تأسیس جهانی و اقدامات یکجانبه‌گرایانه آمریکا، رشد احساسات ناسیونالیستی و تقویت احزاب تغییر شکل یافته چپ را در منطقه به همراه داشت. در یک فاصله زمانی کوتاه پس از این حادثه روسای جمهور منتخب در اکثر کشورهای منطقه، نامزدهای احزاب چپ بودند. حکومت‌های چپ شکل گرفته در منطقه (فارغ از احساسات ایدئولوژیک سابق)، به تدریج به سمت تحقق شعارهای استقلال طلبانه خود حرکت کردند.

شاید به جرأت بتوان دهه اول قرن بیست و یکم را دهه شورش چپ علیه ایالات متحده و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال آن عنوان کرد. از زمان به قدرت رسیدن هوگو چاوز در سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۶، به شکل پیوسته دولت‌های چپ‌گرا و ملی، قدرت را در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین در دست گرفتند، بگونه‌ای که بسیاری از تحلیل‌گران، سال ۲۰۰۶ را سال بهار انقلابیون آمریکای لاتین نامیدند. این روند هرچند با فراز و فرود، تاکنون ادامه داشته است. انتخاب گوستاوو پترو در انتخابات اخیر ریاست جمهوری کلمبیا، آخرین نمونه آن است. ۲۷ اکتبر ۲۰۰۲، لولا داسیلوا رهبر حزب کارگران برزیل که خود قبلاً یک کارگر بود، به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد. این پیروزی در انتخابات بعدی ریاست جمهوری برزیل در اکتبر ۲۰۰۶ نیز مجدداً تکرار گردید. در می سال ۲۰۰۳ نیز نستور کرچنر با وعده خارج کردن آرژانتین از بحران شدید اقتصادی ناشی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ در اروگوئه تاباره واسکز چپ‌گرا با اعلام جهت‌گیری اجرای عدالت اجتماعی رئیس جمهور آن کشور شد. انتخابات بولیوی در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۵ برگزار شد و در آن، اوو مورالس به پیروزی رسید. اوو مورالس رهبر حزب «به سوی سوسیالیسم» بعنوان نماد و نماینده بومیان آن کشور به سرعت ملی کردن بخش‌های مختلف اقتصادی بولیوی را در دستور کار خود قرار داد. این کشور به سرعت به جبهه ضدآمریکایی کوبا و ونزوئلا به نام آلبا^۱ (بديل بولیواری برای آمریکای لاتین) پیوست.

۱۳

در شیلی میشل باشلت رهبر ائتلاف چپ میانه از حزب سوسیالیست بعنوان نخستین رئیس جمهور زن به قدرت دست یافت. باشلت و خانواده او از قربانیان رژیم پینوشه بودند و پدر وی جان خود را در دوران این رژیم از دست داد. امری که بدون تردید، باشلت ریشه آن را در حمایت مطلق آمریکا از دیکتاتوری پینوشه می‌دانست. باشلت نیز همانند دیگر رهبران نوظهور چپ‌گرا و ملی‌گرای آمریکای لاتین، آزادسازی مردم از چنگال فقر و تنگدستی را شعار اصلی خود ساخته بود. در تاریخ ۵ نوامبر ۲۰۰۶ دانیل اورتگا پس از سال‌ها مبارزه، بار دیگر توانست در انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوئه به پیروزی برسد و فرصت دیگری را برای «جبهه ملی آزادیبخش ساندینیستی» که شعار اصلی آن برقراری عدالت اجتماعی است، فراهم سازد.

در انتخابات ریاست جمهوری اکوادور رافائل کورره آ که انتخابات را به میدان مبارزه بوش و چاوز تبدیل کرده بود، توانست بر رقیب خود که از غول‌های اقتصادی و تاجران معروف موز در این کشور به نام آلوارو نوبا بود، غلبه کند. کورره آ از اقتصاددان‌های چپ‌گرا و از متحدان چاوز به حساب می‌آمد و شعار انتخاباتی او نیز مقابله با قدرت‌های سلطه‌طلب و برقراری عدالت اجتماعی بوده است. در سال‌های اخیر بویژه پس از ۲۰۱۸

^۱ ALBA

بر تعداد رهبران مخالف آمریکا در آمریکای لاتین افزوده شده است که در گفتار پیشین به آنها اشاره شده است.

چنان‌که مشاهده می‌شود حاصل این انتخابات، تقویت مواضع احزاب چپ‌گرا یا احزاب با گرایش سوسیالیستی در آمریکای لاتین و دور شدن تدریجی آنها از دایره نفوذ ایالات متحده و سیاست‌های آن مشخصاً در حوزه‌های سیاسی - امنیتی می‌باشد.

برای درک علل و چرایی این تحولات، مباحث بسیاری از جمله قائم به شخص بودن دولت‌های چپ در منطقه، فقدان نهادسازی و تربیت کادر مناسب برای تداوم روند در نسل‌های دوم (نمونه برزیل، ونزوئلا، آرژانتین و احتمالاً دیگر کشورها)، فساد گسترده اقتصادی (که البته سابقه آن به بیش از حاکمیت دولت‌های چپ باز می‌گردد) مطرح شده است ولی مهم‌تر از همه ماهیت متغیر ذائقه عمومی و دست به دست شدن قدرت در عرصه سیاست است که در حال تحقق است. نکته مهم در این خصوص این است که اگرچه این دست به دست شدن قدرت بین گروه‌های سیاسی با عقاید متضاد یا مخالف در سیاست امری کاملاً مرسوم و پذیرفته شده است ولی مهم‌تر از آن، نحوه مدیریت این جابجایی‌ها و اثرات سیاسی و اجتماعی آنها است. باید دید آیا نخبگان حاکم و جوامع منطقه به این حد از بلوغ سیاسی رسیده‌اند که این جابجایی‌ها بدون تنش شدید اجتماعی و سیاسی انجام پذیرد یا در نتیجه این تحولات شاهد دوره‌ای از درگیری و بحران‌های داخلی در این کشورها خواهیم بود؟ به نظر می‌رسد که در آرژانتین و برزیل این جابجایی‌ها با مشکلات و تنش‌های کمتری مواجه خواهد بود تا در ونزوئلا.

نکته مهم دیگر رویکرد کلان دولت‌های جدید و تأثیر آن بر منافع و روابط با کشورمان است. اگرچه شرایط در هر یک از کشورهای این منطقه بسیار متفاوت بوده است ولی سیاست‌های کلی دولت‌های چپ‌گرای منطقه حول محورهای مشابهی همچون مبارزه با بی‌عدالتی و نابرابری، مبارزه یا مقاومت در برابر اقتصاد نئولیبرال، خواست جهانی متعادل‌تر و مقاومت در برابر سیطره غرب، گرایش به سمت روسیه، چین و اقتصادهای نوظهور می‌چرخد و اکثر این کشورها نیز کمک و بیش روابط پرتنشی با آمریکا داشته و برای تقویت منطقه‌گرایی تلاش می‌کردند. در مقابل به نظر می‌رسد که دولت‌های جدیدی که به مرور به قدرت می‌رسند تمایلات بیشتری برای روابط بهتر با ایالات متحده آمریکا و همراهی با اقتصاد جهانی داشته و علاقه چندانی به تقویت نهادهای منطقه‌ای سابق نداشته باشند. لذا با عنایت به اینکه کشورمان در دولت قبل و بیشتر به اقتضای حاکمیت چپ‌گرایان در این منطقه، اهمیت بسیاری را برای رابطه با این کشورها قائل بود و علاوه بر تبادل هیأت‌های سیاسی عالی‌رتبه، شاهد سرمایه‌گذاری اقتصادی قابل توجه در برخی از این کشورها از جمله ونزوئلا بوده‌ایم (رضایی اسکندری، ۱۳۹۴).

۳- ویژگی‌های چپ نوین در آمریکای لاتین

خاستگاه اصطلاح چپ و راست و همچنین اصطلاح‌های هم‌ردیف آن مانند چپ‌روی و راست‌روی، جناح چپ و جناح راست و یا دست راستی و دست چپی، انقلاب فرانسه است که در مجمع ملی آن نمایندگان انقلابی تندرو در طرف چپ و محافظه‌کارها در طرف راست می‌نشستند. این سنت‌ها بعداً در پارلمان‌های اروپایی ادامه یافت. در آن روزگار این دو اصطلاح معنای روشن و جدا از هم داشت؛ یعنی چپ به معنای انقلابی بودن و هواداری از دگرگونی و تلاش برای تغییر وضع موجود بود و راست به معنای مخالفت با هرگونه دگرگونی یا حدودی از بازگشت به گذشته یا بازگشت کلی بود (آشوری، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

بطور کلی، جریان چپ شامل همه گروه‌های آزادی‌خواه و انقلاب خواه روزگار نو است یعنی لیبرال‌ها، سوسیالیست‌ها، آنارشیست‌ها، کمونیست‌ها و جزء آنها که ایدئولوژی آنها زیر نفوذ اندیشه‌ها و باورهای جدیدی شکل گرفته است که از رنسانس به این سو و بویژه در سده‌های هفده، هجده و نوزده، در اروپا پدید آمده است. مهم‌ترین این باورها عبارتست از باور به عقل (راسیونالیسم) در برابر ایمان دینی، پیشرفت‌باوری، برابری-خواهی، باور به دموکراسی و آزادی و بشردوستی (اومانیسم).

باید توجه داشت که نظام‌های چپ کنونی در آمریکای لاتین با جنبش‌های چپ انقلابی متداول در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی ماهیتاً تفاوت دارند. جنبش‌های انقلابی کلاسیک چپ عمدتاً راه‌حل‌های رهایی‌بخش را در جنگ‌های چریکی و از بین بردن نظام‌های سرمایه‌داری جستجو می‌کردند و حال آنکه جنبش‌های چپ، علیرغم آنکه دیدگاهی انتقادی نسبت به نظام سرمایه‌داری دارند اما کمتر به تغییرات ساختاری در نظام ناعادلانه جهانی از طریق انقلاب می‌اندیشند که این موضوع، ممکن است به نوعی ناشی از شکست و فروپاشی بلوک سابق سوسیالیسم در برابر بلوک سرمایه‌داری باشد.

در یک نگاه کلی، اندیشه‌های سیاسی چپ نو در آمریکای لاتین ارتباط بنیادی با تفکرات سنتی مبتنی بر عدالت کمونیستی و یا مساوات ندارند. «پده انقلاب» که همواره مرکز ثقل دیدگاه چپ رادیکال در آمریکای لاتین از جمله کوبا و نیکاراگوئه بوده، در قالب برنامه‌های چپ نو، امروزه موضوعیت خود را از دست داده است. شرکت در انتخابات و به قدرت رساندن حکومت‌های پیشرو و ترقی‌خواه در آمریکای لاتین، در واقع به معنای پایان شیوه مبارزه مسلحانه در این منطقه و حق‌خواهی از طریق مسالمت‌آمیز است زیرا روش مبارزه مسلحانه در واقع شیوه‌ای بود با محدودیت‌ها و هزینه‌های مخصوص به خود که هیچگاه نتوانست در آمریکای لاتین به غیر از کوبا و سپس نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹، دستاورد دیگری داشته باشد (پورپشنگ، ۱۳۸۷: ۹۷).

طی دهه‌های گذشته، تاکتیک‌های مبارزه با این نوع حق‌خواهی از سوی ایالات متحده آمریکا در این منطقه به شیوه‌ای بود که این نوع مبارزه را محدود و هزینه آن را برای مردم نیز افزایش می‌داد. به همین دلیل جنبش مبارزات مردمی مجبور شد راه‌های دیگری را برای حق‌خواهی برگزیند و راهی جزء استفاده از حق انتخابات و دموکراسی که آمریکا را راه‌گیزی از آن نبود، انتخاب کرد و بدین ترتیب موجی از گرایش به چپ، سرتاسر منطقه را فرا گرفت.

نکته اصلی در اینجا این است که این نوع سوسیالیسم مطروحه توسط رهبران جدید لاتینی، بازگشتی به سوسیالیسم کلاسیک دوران جنگ سرد محسوب نمی‌شود بلکه در وهله اول ناشی از شکست یک نظریه خاص توسعه یعنی شکست قطعی پروژه‌های نئولیبرال و در وهله دوم مبتنی بر نظریات سازه‌انگاران و توجه به هویت فرهنگی مردم و تجویز فرمول‌های توسعه‌ای مبتنی بر نیازهای واقعی مردم این کشورها می‌باشد.

بعبارتی، شکست تئوری‌ها و نظریه‌های راست‌گرایانه توسعه همانند نئولیبرالیسم به معنی تأیید نظریات مارکسیست لنینیستی و الگوبرداری از اقتصادهای شکست خورده‌ای همچون کوبا نیست. بلکه مقصود آن است که کشورهای منطقه در مجموع به این نتیجه رسیده‌اند که با الهام از آرای متفکرین و اندیشمندان ضداستعماری همانند خوزه مارتی^۱ و سیمون بولیوار^۲ و بازگشت به هویت واقعی لاتینی خود از طریق تقویت سازوکارهای منطقه‌ای همگرایی اقتصادی و گسترش و تعمیق روابط با کشورهای در حال توسعه و به دور از سیاست‌های سلطه‌جویانه و مداخله‌گرایانه آمریکا بهترین راه جهت تغییر الگوی توسعه در منطقه و به نفع مردم این کشورها می‌باشد.

همانطور که ذکر شد نظام‌های چپ‌گرا در منطقه آمریکای لاتین کنونی، عموماً ارتباط ایدئولوژیکی با اندیشه‌ها و تفکرات مارکسیست لنینیستی ندارند و ناکارآمدی این تفکر برای اداره نظام‌های اقتصادی کنونی در نزد رهبران جنبش‌های اجتماعی چپ در آمریکای لاتین محرز می‌باشد. با این حال، سیاستمداران چپ‌گرای کنونی حاکم بر آمریکای لاتین از نظریه وابستگی بعنوان نظریه‌ای محوری جهت تبیین نظری ناکامی ایدئولوژی نئولیبرالیسم بهره‌برداری می‌نمایند.

درخصوص ارتباط با ایالات متحده آمریکا، اکثر دولت‌های چپ در آمریکای لاتین به‌رغم طرح شعارهای ضدآمریکایی، مناسبات اقتصادی گسترده‌ای با ایالات متحده آمریکا دارند ولی در عین حال می‌کوشند تا با اجرای سیاست‌های مستقل، از حیات خلوت آمریکا خارج شده و برپایه منافع کشور خود، برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به پیش برند.

^۱ Jose Marti

^۲ Simon Bolivar

امروزه برای چپ آمریکای لاتین، دیگر کوبا الگو نیست. گرچه همه دولت‌های چپ با کوبا روابط همه‌جانبه و نزدیکی دارند ولی باتوجه به شکست کمونیسم و موفق نبودن سیاست‌های اقتصادی متمرکز آن، این کشورها حاضر نیستند الگوی کوبا را بکار گیرند زیرا تجربه کوبا به دوره جنگ سرد و دهه‌های قبل بر می‌گردد. هوگو چاوز رئیس جمهور فنزویلا در سخنرانی خود در نشست اختتامیه پوئرتو الگره گفت: «کوبا نمودار خود را دارد و فنزویلا نمودار دیگری اما ما به نفع مردم خود با یکدیگر هم‌پیمان هستیم» (پورپشنگ، ۱۳۸۷: ۹۷). بدین ترتیب نیروهای چپ زمانی در آمریکای لاتین سرکار آمده‌اند که اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی فرو پاشیده و الگوی آنها دیگر جاذبه خود را از دست داده است. چپ امروز آمریکای لاتین، آن سیستم متمرکز سیاسی و اقتصادی را که در آنجایی برای جامعه مدنی و دموکراسی وجود نداشت، کنار گذاشته و تجربه جدیدی را آغاز کرده است.

در دوران جدید، تأکید چپ بر معیارهایی چون موازن حقوق بشری، در واقع عمدتاً حکایت از ظهور دولتی لیبرال دارد که بدون حمایت عمومی و افکار مردمی، قادر به ادامه حیات نیست. در عین حال، چپ امروز حاکم در آمریکای لاتین به درجات مختلف با برنامه‌های نئولیبرالیسم مخالف است و طی مبارزه با سیاست‌های آنان به پیروزی رسیده است. لذا براساس تجربیات قبلی خود و آثار بجا مانده از دولت‌های محافظه‌کار تلاش می‌کنند بر پیامدهای زیانبار ناشی از پیشبرد سیاست‌های نئولیبرالیستی غلبه نمایند. در حوزه اقتصادی، چپ میانه از مدت‌ها پیش، بسیاری از باورهای خود را به نفع سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کارانه دهه ۸۰ کنار گذاشته است. در واقع در مباحث اقتصادی، چپ نو با نگاه به تجربه کارکرد نئولیبرالیسم، خواهان محدود شدن «درهای باز» و «گشودن درها بطور انتخابی و براساس نیازهای داخلی» است. این طیف، خواهان نقش‌پذیری بیشتر برای دولت در اقتصاد است، لیکن این بار دولتی متفاوت؛ یعنی دولتی با شاخصه‌های اعلامی «دموکراتیک»، «پاسخگو» و «سالم».

بدین ترتیب روشن است که دیدگاه چپ اساساً بر متعادل کردن سیاست بازار آزاد و دوری از رادیکالیسم قرار گرفته تا ارائه طرح و برنامه‌ای بطور ماهوی متفاوت. لذا در صحنه عمل، سیاست چپ جدید آمریکای لاتین را شاید بتوان عمدتاً تلاشی برای فاصله گرفتن از سیاست‌های نئولیبرالی و روی آوردن به سیاست‌های چپ ناسیونالیستی با گرایش سوسیال دموکراسی دانست.

هرچند بتوان از جریان‌های چپ زیادی در منطقه آمریکای لاتین سخن گفت ولی در عمل و بصورت خلاصه سه جریان چپ در منطقه وجود دارد که عبارتند از: جریان مارکسیستی، نئوپوپولیستی و سوسیال دموکراسی.

- چپ مارکسیستی از اوایل قرن بیستم بوجود آمد و هرچند با پایان جنگ سرد و سقوط رژیم‌های کمونیستی در اروپا و اتحاد جماهیر شوروی سابق و سرعت یافتن روند جهانی شدن به نظر از بین رفت اما هنوز در حکومت کوبا با اندکی تغییرات با گذشته، وجود دارد.

- چپ دوم به شکل پوپولیستی و یا نئوپوپولیستی بویژه از دهه ۱۹۳۰ در آمریکای لاتین آغاز شد که ریشه در چپ مارکسیستی دارد. این چپ یک جریان اختلاfi بورژوازی و طبقه کارگری و یا توسعه کاپیتالیسم نمی‌باشد بلکه به شکل اوپوزیسیون بوده و از ویژگی بارز آن، چهره قوی ملی‌گرایانه آن است که از همان شروع، خود را آلترناتیوی مخالف اولیگارش‌ی و ضدامپریالیسم با ریشه‌های قومی بومی- هر دو با گرایشات قومی ملی‌گرایانه و ضدامپریالیستی- معرفی کرده است؛ هرچند برخی از صاحب‌نظران معتقدند که جنبش‌های اجتماعی چپ در آمریکای لاتین آنگونه که برخی از نئولیبرال‌ها استدلال می‌کنند، ماهیتا پوپولیستی نیستند زیرا این جنبش‌ها عموماً از یک خواست عمومی در جهت توسعه و ترقی و پیشرفت عمومی متکی به ارزش‌های داخلی نشأت گرفته‌اند.

- در مورد شکل سوم چپ یا عبارتی چپ سوسیال دموکرات؛ این جریان، جهانی شدن را نه تنها بعنوان یک واقعیت بلکه فرضی برای توسعه و رفاه در یک اقتصاد باز و تجارت آزاد با گرایش قوی اجتماعی می‌بیند و سعی دارد آشتی را میان رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی سیاسی ایجاد نماید. در این مجموعه رهبرانی مانند میشل باچلت در شیلی، ایناسیو لولا داسیلوا در برزیل و تاباره واسکز در اروگوئه و برخی از کشورهای حوزه کارائیب که در حال تجربه سوسیال دموکراسی در منطقه هستند، قرار گرفته‌اند.

با ورود به هزاره سوم، آمریکای لاتین نیز خود را از شر کودتاهای نظامی و دیکتاتورهای اغلب حمایت شده از سوی ایالات متحده، رها ساخته و اکنون بر آن است تا خود را از زیر بار فقر و بدهی‌های کلان ارزی خارج نموده و ضمن حضور پررنگ‌تر در عرصه جهانی، در حیطة داخلی نیز قدرت بیشتری را به توده‌های مردم واگذار نماید. در واقع، راهی را که اکثر کشورهای مهم آمریکای لاتین جهت پیشرفت و تأسیس ساختارهای جدید سیاسی و اقتصادی برای خود برگزیدند، سوسیالیسم خودگردان و چپ جدید است که علیرغم تفاوت‌های بارز با چپ‌گرایی کمونیستی و سوسیالیسم عصر اتحاد جماهیر شوروی، همچنان مخالفت با اصول لیبرال دموکراسی غربی و برنامه‌های کاپیتالیستی را در دستور کار خود دارند (یزدانی و تویسرکانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

در دهه‌های گذشته در شرایطی که تعقیب اقتصاد نئولیبرالیستی مبتنی بر سیاست بازار آزاد، تشویق بی‌حد و حصر سرمایه‌گذاری خارجی و تکیه کامل بر بخش خصوصی اقتصاد، راه‌حل تمامی مشکلات آمریکای لاتین معرفی می‌شدند، شکست این سیاست‌ها که نموده‌های آن در افزایش سرسام‌آور بدهی‌های خارجی کشورهای لاتین، بحران‌های مالی پیاپی، افزایش شاخص عمومی فقر و ... بود، رهبران سیاسی منطقه را در تنگنای

مدیریتی شدید قرار داد. تجربه عملکرد نئولیبرالیسم اقتصادی در منطقه، این واقعیت را آشکار کرد که مدل بازار آزاد، حتی در سطح تئوریک هم در همه کشورهای آمریکای لاتین، قابل اجرا نیست.

۴- چپ رادیکال و چپ میانه و شرایط کنونی

در دهه ۲۰۰۰، نامزدهای چپ در انتخابات ریاست جمهوری قاطعانه پیروز می‌شدند؛ هوگو چاوز در ونزوئلا، لولا داسیلوا در برزیل، نستور کرجنر در آرژانتین، میشل باچلت در شیلی، خوزه موخیکا در اروگوئه، لوگو مندز در پاراگوئه، اوو مورالس در بولیوی، دانیل اورتگا در نیکاراگوئه، رافائل کورئا در اکوادور از جمله آنان هستند که انتخاب آنها، به منزله یک زلزله سیاسی در آمریکای لاتین به شمار می‌رفت. نکته قابل توجه در روندهای ترقی‌خواهانه شکل گرفته در منطقه این است که همه این تغییرات، براساس رأی و خواست مردم از طریق صندوق‌های رأی شکل گرفته و دیگر سخنی از انجام مبارزات چریکی مسلحانه جهت مقابله با سیاست‌ها و تغییر وضع موجود، به میان نمی‌آید. توجه به حقوق و آزادی‌های بشر نیز با شدت و ضعف متفاوت، در همه کشورهای مترقی و چپ‌گرا در لاتین با جدیت دنبال می‌شود.

در عین حال این مهم است که نباید کل چپ آمریکای لاتین را در یک سنجه واحد مورد ارزیابی قرار دهیم.^{۱۹} بعنوان مثال، چپ شیلی مسیری نسبتاً متفاوت با چپ‌های سایر کشورهای لاتینی دارد؛ حزب کمونیست شیلی حزبی متفاوت از احزاب کمونیست منطقه آمریکای لاتین است؛ در عین حال، یک چپ نسبتاً رادیکال مانند چپ چاوز، را نمی‌توان با چپ میانه‌رو لولا داسیلوا در برزیل یا میشل باچلت در شیلی مقایسه کرد چراکه هر کشوری واقعیت سیاسی و اجتماعی متفاوتی دارد. اما وجه مشترک سیاست‌های اعلانی تمامی این نامزدها، مخالفت با سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی دیکته شده و دخالت‌های توسعه‌طلبانه ایالات متحده آمریکا در منطقه آمریکای لاتین بود. گوستاوو پترو در کلمبیا نیز در زمره چپ‌های میانه قرار دارد. گرایش مجدد به «ترقی‌خواهی» که اخیراً در آمریکای لاتین شکل گرفته است، تفاوت‌هایی با چرخه اولی که در دهه ۲۰۰۰ با هوگو چاوز، اوو مورالس و رافائل کورره آ شاهد آن بودیم، دارد. در گذشته، روند ترقی‌خواهی، کمی بیشتر از الان بر «کاریمای اشخاص» استوار بود و عبارتی این روند، «شخصی‌تر» بود؛ رهبران فوق‌الذکر در ونزوئلا، بولیوی و اکوادور در تلاش بودند، پایه‌گذاری‌های جدیدی در برخی از سیاست‌ها و رویکردهای اقتصادی، تجاری و اجتماعی ایجاد نمایند که بطور موثر، موفق نیز بودند لیکن اکنون ما شاهد یک نوع نگرش ترقی‌خواهانه معتدل‌تر و چندبخشی هستیم که دیگر منبعث از انگاره‌های ذهنی و ایده‌آل‌های یک فرد نظیر بوریچ، گوستاوو پترو و فرناندز نیست.

امروز ما در مورد یک ترقی‌گرایی بسیار معتدل‌تر و متمرکزتر صحبت می‌کنیم که در عین تلاش برای انجام تغییرات در برخی از حوزه‌ها با هدف توزیع عادلانه ثروت و توجه بیشتر به اقشار آسیب دیده جامعه، همچنان نسبت به «اقتصاد بازار» احساس مسئولیت بیشتری نموده و حساسیت کمتری نیز در خصوص روابط با ایالات متحده آمریکا از خود نشان می‌دهد.

مخرج مشترک سیاست‌های اعلانی رهبران ترقی‌خواه جدید در آمریکای لاتین که عمدتاً در زمره چپ‌های میانه قرار می‌گیرند، توجه بیشتر به استفاده از مقوله انرژی جهت رفع برخی نارسایی‌ها و افزایش حمایت‌های اجتماعی از مردم در عین مراقبت از محیط زیست است و این در حالی است که در گذشته در بولیوی، اکوادور و ونزوئلا در زمینه بهره‌برداری از منابع انرژی، صرفاً بر روی یک مدل استخراج‌گرا تمرکز داشته و کمتر به مقوله حفاظت از محیط زیست، پرداخته می‌شد.

در شرایط جدید، چپ جدید به هیچ وجه دارای قدرت مطلق یا اکثریت بزرگ در کنگره نیست و بر همین اساس باید امتیازاتی بدهد و دامنه عمل محدودتری دارد.

تقریباً ۲۰ سال از زمانی که چاوز ایده «سوسیالیسم قرن بیست و یکم» را در جریان مجمع جهانی اجتماعی کاراکاس در سال ۲۰۰۵ مطرح نمود گذشته است. از آن زمان تاکنون، شاهد تحولات و تغییرات مهمی در بافت سیاسی و ژئوپلیتیک آمریکای لاتین بوده‌ایم.

در سال‌های ابتدایی قرن حاضر، کشورهای مهم لاتینی از جمله برزیل، مکزیک و آرژانتین نسبتاً در تلاش بودند که با تغییر یافتن سیاست‌ها و رویکرد جدید ایالات متحده آمریکا پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مبنی بر مبارزه با تروریسم و متعاقباً غیبت نسبی این کشور در منطقه آمریکای لاتین خود را وفق دهند. این موضوع توأم با گذر از بحران‌های بزرگ اقتصادی و آغاز دوره منتفع شدن بیشتر از قیمت‌های بالای مواد خام بود.

دنیای کنونی با گذشته تفاوت‌های چشمگیری پیدا کرده است. جهان فعلی، به تدریج در حال خروج از وضعیت همه‌گیری کووید-۱۹ و اثرات آن بر سلامت و اقتصاد می‌باشد و آمریکای لاتین نیز هنوز بطور کامل از اثرات منفی اقتصادی ناشی از محدودیت‌های این پاندمی، خلاصی نیافته است. در عین حال، جنگ در اوکراین زنجیره‌های تأمین را بویژه به دلیل افزایش قیمت نفت تحت فشار قرار داده، قیمت کالاها را دوباره افزایش داده و این بار تقریباً در همه جای دنیا باعث افزایش بالای تورم شده و بر منابع و تجارت بین‌الملل و آمریکای لاتین تأثیرات خود را گذاشته است. این موضوعات تأثیر غیرقابل انکاری بر دامنه و شدت عملکرد رهبران آمریکای لاتین برای جامه عمل پوشاندن به خواسته‌های توده مردم گذاشته است و عملاً رهبران جدید لاتینی با محدودیت‌های ناخواسته‌ای مواجه هستند.

بعنوان مثال در مورد آرژانتین، به دلیل توافق این کشور با صندوق بین‌المللی پول برای حل و فصل بدهی‌های این کشور، در مورد شیلی به دلیل مدل بازار آزاد که باید حفظ شود و در کلمبیا به دلیل شاخص‌های ریسک کلان اقتصادی که وجود دارد، امکان تغییرات رادیکالی و عمیق در سیاست‌ها و رویکردها در کوتاه مدت وجود نخواهد داشت. عبارتی ما شاهد اصلاحات «کمتر عمیق» اما بسیار تدریجی، بدون تغییرات ناگهانی و رادیکال در این کشورها خواهیم بود.

برخلاف آنچه بین سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۵ اتفاق افتاد و هوگو چاوز در میان گرانی قیمت کالاها به دور آمریکای لاتین سفر کرد و وعده وام داد، امروز وضعیت بسیار متفاوت است: ونزوئلا با مشکلات عدیده اقتصادی مواجه است و مکزیک، آرژانتین، شیلی، پرو و کلمبیا نیز پس از یک بیماری همه‌گیر ویرانگر، دوران اقتصادی بدی را پشت سر می‌گذارند.

براساس داده‌های بانک جهانی، در سال ۲۰۲۰ اقتصادهای اصلی منطقه سقوط زیادی داشته‌اند: ۱۱٫۱ درصد در پرو، ۹٫۹ درصد آرژانتین، ۸٫۳ درصد مکزیک، ۶٫۸ درصد کلمبیا، ۵٫۸ درصد شیلی و ۴٫۱ درصد برزیل. در شرایط فعلی، حتی اگر قیمت مواد اولیه تا حدودی افزایش یابد که به نفع کشورهای لاتینی تولید کننده این مواد هستند لیکن، به دلیل حمله روسیه به اوکراین، کشورهای منطقه بودجه لازم برای انجام تغییرات رادیکالی و شگرف را نخواهند داشت و مانند چندبار قبل، همچنان برای حل مشکل بیکاری و رونق نسبی اقتصاد خود، می‌بایست به دنبال سرمایه‌گذاری خارجی باشند.

۲۱

۵- گرایش‌های استقلال طلبانه و روحیه استکبارستیزی؛ دلیل گرایش به نامزدهای ترقی خواه

خیزش جریان‌های چپ‌گرا و محبوبیت این احزاب در بین توده مردم لاتینی، مرتبط با مسائل گوناگونی همچون گسترش نابرابری، افزایش فقر، مشکلات اقتصادی، احساسات شدید ضدحاکمیتی و سوءمدیریت کووید ۱۹ است. در شرایط کنونی، عواقب همه‌گیری کووید ۱۹، از وزن بیشتری برای رویگردانی جامعه لاتینی از نامزدهای راست‌گرا در انتخابات برخوردار است. اصولاً یک گرایش و نگاه غالبی در کشورهای آمریکای لاتین شکل گرفته است که معتقد است که دولت‌هایی که بیشتر به راست گرایش دارند، بدتر از دولت‌هایی که امروز به چپ متمایل هستند، در مواجهه با کووید ۱۹ عمل کرده‌اند.

اما در کنار تمام فاکتورهای ذکر شده در بالا، نمی‌توان نقش مهم استعمار را در این زمینه نادیده گرفت. زخم‌های ناشی از استعمار خارجی و استبداد داخلی و حقارت‌های تاریخی ناشی از آن، هنوز از اذهان ملت‌های لاتینی پاک نشده است.

حمایت دولت‌های مختلف در آمریکا از رهبران مطیع و در صورت لزوم پشتیبانی از کودتاگران در آمریکای لاتین برای استقرار «استعمار نوین» همواره وجود داشته است. استعمار نوین در واقع، اشغال پایدار غیرمستقیم و بدون اعتراض مردمی با عبور از حاکمان سیاسی مخالف و جایگزینی آنها با رهبران تابع و گوش به فرمان است. مصادیق بسیاری در این زمینه می‌توان برشمرد؛ تلاش آمریکا بر انجام کودتا در سال ۱۹۰۹ در نیکاراگوئه، حمایت از شورشیان در پاناما در ۱۹۰۳ و جدایی این منطقه استراتژیک از کلمبیا، تلاش برای سرنگونی دولت فیدل کاسترو در سال ۱۹۶۱ در خلیج خوک‌ها، کودتای ۱۹۶۴ در برزیل و سرنگونی رئیس‌جمهور وقت، و زنجیره‌ای از سرکوب‌های مرگبار سیاسی و تروریسم دولتی برای سرکوبی مخالفان در دهه ۷۰ میلادی که غالباً در قالب طرح با ماهیت براندازانه تحت عنوان «عملیات کندور»^۱ صورت می‌گرفت، نمونه‌هایی از رویکرد امپریالیستی آمریکا برای پیشبرد اهداف خود در آمریکای لاتین برای استقرار استعمار نوین در آمریکای لاتین بوده است. تداوم سیاست تفوق‌طلبانه، رویکردهای مداخله‌گرایانه و اقدامات تنبیهی از جمله اعمال تحریم‌های ظالمانه از سوی آمریکا علیه کشورهایی که قصد بر هم زدن نظم هژمونیک آمریکا در این منطقه جغرافیایی را داشته‌اند، از دیگر عوامل بسترساز گرایش مردم به جریان چپ شده است.

مردم کشورهای آمریکای لاتین با تکیه بر تجارب گذشته، نگاه مثبتی به همسایه شمالی خود نداشته و ندارند. گرایشات ضداستعماری و استقلال‌طلبانه کشورهای آمریکای لاتین در برابر آمریکا همواره رو به تعمیق بوده است و مردم این پهنه جغرافیایی تا به امروز با شدت و ضعف متفاوت، مسیر مبارزه با هژمونی آمریکا را پیموده‌اند. به دلیل برجسته بودن چنین نگاهی در بین ملت‌های لاتینی است که در کنار مولفه‌های ناسیونالیستی همواره چاشنی ضدامپریالیستی، یکی از محورهای ثابت سخنرانی بسیاری از رهبران چپ آمریکای لاتین در کارزارهای انتخاباتی است.

اهتمام روزافزون زمامداران لاتینی بویژه در دو دهه اخیر جهت نزدیکی بیشتر با کشورهای نظیر چین، روسیه و ایران که در لیست دشمنان و یا حداقل رقبای جدی ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی به شمار می‌روند، بازتابی از خواست عمومی جهت نفی استیلا و مداخلات آمریکا در آمریکای لاتین است. موافقت کشورهای آمریکای لاتین برای برگزاری رزمایش نظامی مشترک ایران-چین و روسیه به همراه ۱۰ کشور دیگر در ماه آینده در آب‌های نیمکره غربی و در حیاط خلوت آمریکا برای نخستین بار در تاریخ، نمونه‌ای آشکار از اراده مصمم لاتینی‌ها برای شکست هژمونی آمریکا در این منطقه است.

¹ Plan Condor

تغییرات ژئوپلیتیکی که با روی کار آمدن رهبران چپ‌گرا در آمریکای لاتین در حال شکل‌گیری است، در پیش چشم آمریکا و در منطقه‌ای که آمریکا آنرا حیاط خلوت خود می‌داند، در حال رخ دادن است. آمریکا از هیچ تلاشی برای عدم پیروزی نامزدهای پیشرو در انتخابات کشورهای لاتینی دریغ نکرده است. انگ زدن به نامزدها با هدف بدنامی و بی‌اعتبارسازی آنها نزد افکار عمومی با بهره‌گیری از امپراطوری رسانه‌ای و اهرم‌های اقتصادی و تجاری، رویه شناخته شده‌ای در این منطقه است. بعنوان مثال آنچه در این خصوص در تبلیغات انتخابات کلمبیا بیش از هر چیز، نمود داشت، مرتبط دانستن گوستاوو پترو با دولت ونزوئلا و ترساندن مردم از ایجاد «ونزوئلای جدید» در کلمبیا بود.

با تمام این احوال ملت‌های آمریکای لاتین، مسیر خود را تعیین کرده‌اند. تداوم انتخاب رهبران چپ‌گرا نشان از بازبایی اعتماد به نفس ملی این منطقه است. رهبران جدید این منطقه نیز به این باور رسیده‌اند که می‌توانند به تدریج با تکیه بر توان داخلی و مولفه‌های ملی - بومی و بدون وابستگی به ایالات متحده آمریکا، بر مشکلات خود در مسیر توسعه فائق آیند.

نتیجه‌گیری

اواخر قرن بیستم و اوایل قرن حاضر، آمریکای لاتین شاهد تحولات جدیدی بود که از آن می‌توان به «چپ‌گرایی نوین» یا «ترقی خواهی» نام برد. چپ‌گرایی نوین در آمریکای لاتین با روی کار آمدن رهبرانی چون «هوگو چاوز» در ونزوئلا، «لولا داسیلوا» در برزیل، «اوومورالس» در بولیوی، «رافائل کورره آ» در اکوادور و «دانیل اورتگا» در نیکاراگوئه، کرچنر در آرژانتین، باچلت در شیلی و ... ظهور کرد.

از جمله دلایل به قدرت رسیدن رهبران چپ لاتینی، مخالفت با سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی دیکته شده توسط ایالات متحده آمریکا در این کشورها بود. مخالفت آشکار با طرح‌هایی که ناظر بر اجرای سیاست‌های «تجارت آزاد» در آمریکای لاتین بود، از مصادیق بارزی است که وزن زیادی در به قدرت رساندن و تداوم زمامداری رهبران در ونزوئلا، چاوز، بولیوی مورالس، نیکاراگوئه اورتگا و اکوادور رافائل کورره آ، داشت. روند ترقی خواهی نوین در آمریکای لاتین در قرن حاضر را می‌توان به دو برهه زمانی پیش و پس از فوت هوگو چاوز رئیس جمهور سابق ونزوئلا در سال ۲۰۱۳، تقسیم نمود؛ فوت چاوز بعنوان یک رهبر کاریزماتیک ضدآمریکایی در ونزوئلا، روند گرایش عمومی به چپ‌گرایی را با وقفه‌ای چند ساله در این منطقه مواجه ساخت. سیاست‌های آشکار مداخله‌جویانه آمریکا برای کنترل و راهبری تحولات منطقه که نمود عینی آن در حمایت و به رسمیت شناختن خوان گوایدو، رئیس جمهور خود خوانده در ونزوئلا تجلی یافت، به مثابه موتور

محركه مهمی عمل نمود که توده مردم را به سوی انتخاب رهبرانی سوق داد که استقلال‌خواهی و مخالفت با آمریکا را آشکارا و با صدای بلند فریاد می‌زدند.

از طرفی، بی‌توجهی زمامداران راست‌گرا در آمریکای لاتین به مطالبات قشر عموماً فقیر جامعه، رشد اقتصادی پایین در کنار ضعف‌های ساختاری، سرمایه‌گذاری و بهره‌وری پایین همراه با فشارهای تورمی قوی، شکنندگی سیستم بهداشتی، فرسایش نهادها و سطوح بالای فقر، شرایط را بیش از گذشته برای ظهور ترقی‌خواهان این منطقه فراهم ساخته است. انتخاب گوستاوو پترو در انتخابات ریاست جمهوری کلمبیا، آخرین نمونه آن است. این انتخاب از آن جهت مهم است که هرگز در طول تاریخ کشور کلمبیا، یک رئیس‌جمهور با نگاه چپ‌گرایانه نتوانسته بود به قدرت برسد. پیش‌بینی می‌شود این روند در سال‌های پیش‌رو در سایر کشورهای منطقه نیز ادامه یابد. احتمال بالای انتخاب مجدد لولا داسیلوا در برزیل بعنوان مهمترین کشور لاتینی از حیث وجهه و اعتبار بین‌المللی و بزرگترین اقتصاد این منطقه در انتخابات اکتبر ۲۰۲۲، موید این نکته است.

عموماً در آمریکای لاتین تاکنون شاهد سه نوع مدل چپ‌گرایی بوده‌ایم که شامل چپ‌های کمونیست نظیر کوبا، چپ‌های نئوپولیسیسم نظیر هوگو چاوز و نیکلاس مادورو در ونزوئلا و چپ سوسیال دموکرات نظیر میشل باچلت در شیلی، خوزه موخیکا و تاباره واسکز در اروگوئه و لولا داسیلوا در برزیل می‌باشند. به نظر می‌رسد گوستاوو پترو در کلمبیا در زمره گروه سوم قرار خواهد گرفت.

۲۴

هرچند نوع عملکرد این کشورها در مواجهه برای حل مشکلات اقتصادی و اتخاذ مدل اقتصادی توسعه با یکدیگر متفاوت است، لیکن در حوزه سیاسی - امنیتی، مخالفت با دخالت‌های آمریکا در امور داخلی این کشورها، وجه مشترک تمامی رهبران چپ لاتینی است. آنچه که به خوبی می‌توان از تحولات دو دهه اخیر تحولات در آمریکای لاتین استنباط کرد این است که یک شهروند خسته و مطالبه‌گر لاتینی که با امید به دریافت خدمات عمومی، حمایت‌های اجتماعی و توزیع عادلانه ثروت، زمامداران جدید خود را انتخاب می‌نماید، کاملاً مصمم است تا نشان دهد که به خوبی می‌تواند کسانی را که درخواست‌ها و مطالبات آنها را زیر پا می‌گذارند را مجازات نماید.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آشوری، داریوش (۱۳۷۸)، *فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی*، تهران: انتشارات مروارید.
- ۲- بی‌نا (۱۳۹۴)، «آغازی بر پایان چپ‌گرایی در آمریکای لاتین»، قابل دسترسی در: <http://irdiplomacy.ir/fa/news/1954695/>
- ۳- بی‌نا (۱۴۰۱)، «چرایی پیروزی چپ‌ها در راست‌گراترین کشور آمریکای لاتین»، قابل دسترسی در: <https://www.isna.ir/news/1401031108368>
- ۴- بی‌نا (۱۴۰۱)، «قدرت‌نمایی چپ‌گراها در حیات خلوت آمریکا»، قابل دسترسی در: <https://www.mehrnews.com/news/5520262/>
- ۵- بی‌نا (۱۴۰۱)، «انتخابات کلمبیا: از «صد سال تنهایی، تا کاخ ریاست جمهوری»، قابل دسترسی در: <https://www.radiofarda.com/a/commentary-on-colombia-presidential-elections/31907013>
- ۶- پوربشنگ، زهرا (۱۳۸۵)، *آمریکای لاتین: نقش و جایگاه آن در آینده نظام بین‌الملل*، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۷- توپسرکانی، مجتبی و یزدانی، عنایت‌اله (۱۳۸۶)، «الگوی سوسیالیسم خودگردان در آمریکای لاتین: چالش فراروی نومحافظه‌کاران آمریکایی»، قابل دسترسی در: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/322761>
- ۸- خسروی، ملک تاج و سندگل، احمد (۱۳۹۰)، «تأثیر چپ‌گرایی نویی در آمریکای لاتین بر مناسبات سیاسی امنیتی این کشورها با ایالات متحده آمریکا»، *مجله مطالعات روابط بین‌الملل*.
- ۹- رضایی اسکندری، داوود (۱۳۹۴)، «آغازی بر پایان چپ‌گرایی در آمریکای لاتین»، قابل دسترسی در: <http://irdiplomacy.ir>
- ۱۰- نیدرگانگ، مارسل (۱۳۶۷)، *بیست کشور آمریکای لاتین*، ترجمه: محمد قاضی، تهران: انتشارات خوارزمی.

لاتین:

- 11- Ellner, Steve (2002). "The 'Radical' Thesis on Globalization and the Case of Venezuela's Hugo Chavez, Latin American Perspectives," *Globalization and Globalism in Latin America and the Caribbean*, Vol. 29, No.6.
- 12- <https://www.dw.com/es/una-nueva-ola-de-izquierda-avanza-en-am%C3%A9rica-latina/a62196558>
- 13- <https://www.elfinanciero.com.mx/mundo/2022/06/20/mapa-de-la-izquierda-en-latinoamerica-estos-son-los-paises-donde-domina/>

- 14- <https://cnnespanol.cnn.com/2022/06/20/izquierda-o-derecha-asi-esta-el-mapa-politico-actual-deamerica-latina/>
- 15- <https://cnnespanol.cnn.com/2022/06/28/nueva-izquierda-america-latina-diferencias-orix/>
- 16- <https://elpais.com/opinion/2022-03-31/hacia-un-nuevo-progresismo-en-america-latina.html>

